

بنیادهای شکل‌گیری احزاب در افغانستان

داکتر نصرالله نظری فکری*

چکیده

عوامل شکل‌گیری احزاب افغانستان از مسائل مهم و نسبتاً پیچیده‌ای است که مطالعه و بازخوانی آن در شرایط فعلی ضرورت دارد. ما اکنون در دورانی از تاریخ سیاسی کشور خویش به سر می‌بریم که نظم سیاسی حاکم از جنس دموکراتیک و بالتبع نیازمند مشارکت و رقابت سیاسی است. دو عنصر مهمی که خود نیازمند فعالیت حزبی است، مسئلهٔ تحزب را در افغانستان با پرسش‌های مهمی روبه‌رو می‌سازد: پرسشی نظیر این‌که بنیادهای شکل‌گیری احزاب در افغانستان کدام‌اند؟ پاسخ به این پرسش که بدون شناخت ماهیت احزاب و داوری در مورد فعالیت‌های آنان را ممکن می‌سازد، دغدغهٔ اصلی نوشتار پیش روی بوده است و پاسخ‌گویی بدان از طریق به‌کارگیری روش کتابخانه‌ای اسنادی صورت گرفته است. کوششی که در نهایت به یافته‌های ذیل دست یافته است: (۱) برای شناخت دلایل شکل‌گیری احزاب در افغانستان، توجه همزمان به عوامل داخلی و خارجی ضروری است؛ (۲) عناصر قدرت، قومیت و ایدئولوژی سه عامل بنیادی به حساب می‌آیند که به‌عنوان عوامل داخلی در تأسیس احزاب افغانستان نقش آفریده‌اند؛ (۳) قراین و شواهد تاریخی حاکی از آن‌اند که عوامل خارجی، چه به‌صورت غیر مستقیم نظیر صدور ایدئولوژی و گفتمان و چه به‌صورت مستقیم همانند حمایت مالی و لژیستکی از احزاب، در پیدایش احزاب افغانستان نقش مؤثر داشته‌اند.

* پژوهشگر و استاد دانشگاه.

واژگان کلیدی: حزب، قدرت، ایدئولوژی، قومیت، نفوذ خارجی.

بیان مسئله

شیوه‌های دستیابی به قدرت همواره برای بشر مسئله بوده است. به همین خاطر، در طول تاریخ و به تناسب اقتضانات زمانی و مکانی، روش‌های گوناگونی برای رسیدن به قدرت تجربه شده است. زدوبندهای سیاسی، اقدامات نظامی، ترور، کودتا و امثال آن، از جمله روش‌هایی بوده‌اند که در این مسیر کاربرد داشته‌اند.

این‌که این اقدامات چگونه صورت می‌گرفته و سازوکارهای عملیاتی آن بر چه اساسی بوده است، بحث پیرامون آن است که تحقیق خاص خودش را می‌طلبد؛ اما در این‌که هدف و مسئله همه آن‌ها نیل به قدرت بوده است، جای تردیدی نیست؛ موضوع حائز اهمیتی که پای احزاب را به میان می‌کشد و گفت‌وگو در مورد شکل‌گیری آن را جهت می‌دهد. افزون بر آن‌که بحث نظارت بر قدرت و یا ایجاد تغییرات ساختاری، اعم از سیاسی و اجتماعی، که معمولاً از آن‌ها تحت نام «گذار از سنت به سمت توسعه» یاد می‌شود، از دیگر مباحثی است که شکل‌گیری احزاب را مدلل می‌سازد؛ بنابراین، معطوف به مباحث پیش‌گفته و با در نظر داشت شرایط سیاسی افغانستان که تصدی قدرت همواره با نزاع‌های خونین همراه بوده و بالتبع انحصار و انسداد را نیز به دنبال داشته است، این سؤال اساسی را به وجود می‌آورد که کدام شیوه از شیوه‌های کسب قدرت در این کشور می‌تواند به‌عنوان فعالیت حزبی قلمداد شود؟ نقطه آغازین به‌کارگیری شیوه حزبی برای کسب قدرت سیاسی، به کدام مقطع تاریخی برمی‌گردد و عوامل بنیادی برای شکل‌گیری احزاب در افغانستان کدامند؟

این پرسش‌ها و نیز نظم سیاسی موجود در کشور ایجاب می‌کند تا بحث عوامل شکل‌گیری احزاب مورد مطالعه جدی قرار گیرد تا از یک‌سو به شناخت صحیح روند فعالیت‌های حزبی بینجامد و از سوی دیگر قضاوت در مورد کامیابی و ناکامی احزاب را مستدل و ممکن نماید. به همین خاطر، نوشتار پیش‌رو کوشیده است تا با استفاده از روش کتابخانه‌ای^۱ اسنادی و با تکیه بر تحلیل محتوای متون، به این پرسش اساسی پاسخ دهد که عوامل شکل‌گیری احزاب در افغانستان کدامند؟

۱. چارچوب مفهومی

بررسی عوامل شکل‌گیری احزاب در افغانستان مستلزم شناخت مفهوم حزب و زمینه‌های ایجاد آن می‌باشد. به همین منظور، در نخستین گام به این مهم می‌پردازیم.

واژه حزب «Party» از مصدر «Partir» به معنای رفتن و قسمت کردن گرفته شده است. در قرون

وسطی، واژه «Party» معنای نظامی داشته و به دسته‌ای که برای رفتن به صحنه نبرد از دیگران مجزا می‌شدند و «می‌رفته‌اند»، اطلاق می‌شد. در قرن نوزدهم برای مدت‌ها واژه Party با گرایش فکری و طرز فکر مترادف بود؛ گرایشی که اندیشه‌های یک طبقه یا گروه اجتماعی را به نمایش می‌گذارد (نقیب‌زاده، ۱۳۷۸: ۱۳).

در تلقی‌های اخیر، حزب به مفهوم نوین آن، دستاورد دموکراسی جدید غرب به حساب می‌آید و پل رابط بین جامعه و حکومت به‌شمار می‌رود؛ به نحوی که آن را «ابزار خوراک‌دهنده» یا «ابزار بازخوردی»^۱ می‌دانند و گفته می‌شود: «ظهور احزاب سیاسی بدون تردید یکی از علائم ممیزه و شاخصه‌های اصلی حکومت‌ها و دولت‌های مدرن به‌شمار می‌رود؛ از یک سو این احزاب سیاسی بودند که دموکراسی را خلق کردند و از سوی دیگر دموکراسی مدرن نیز تنها در صورت حضور مداوم و فعالیت مستمر احزاب سیاسی قابل دوام و ماندگار است؛ بدین ترتیب، بین دموکراسی و حزب رابطه‌ای تنگاتنگ برقرار است.» (نوذری، ۱۳۸۱: ۴۹).

در خصوص تعریف حزب موريس دورژه، به نقل از بنجامین کنستان، می‌گوید: حزب سیاسی گردهمایی مردمانی است که از دکتترین یک‌سان پیروی می‌کنند (دورژه، ۱۳۵۷: ۱۸)؛ اما در تعریفی که خود او از حزب ارائه می‌دهد، به جای دکتترین مشترک، عمدتاً روی سازمان تأکید کرده و می‌نویسد: «یک حزب گروه اجتماعی نظیر شهر و دهکده نیست؛ بلکه مجموعه‌ای از گروه‌های پراکنده در اطراف مملکت (کمیته‌ها، انجمن‌ها، قسمت‌ها و غیره است که به وسیله سازمان‌های هماهنگ‌کننده به هم پیوسته‌اند. او در عین حال، سازمان حزبی را نهادی می‌داند که مهم‌ترین وظیفه‌اش تلاش برای کسب قدرت می‌باشد.» (دورژه، ۱۳۵۷: ۱۸).

«لئون اپستین»، از دانشمندان علوم سیاسی، نیز در تعریف حزب سیاسی می‌گوید: «حزب سیاسی عبارت است از هر نوع گروهی، ولو با سازمان‌دهی ضعیف، که در صدد انتخاب مقامات حکومتی تحت یک عنوان معین باشد.» (نوذری، ۱۳۸۱: ۴۹).

از دیگر کسانی که به تعریف حزب پرداخته، «زیگموند نیومن» است. وی در تعریف حزب می‌گوید: «حزب سیاسی، سازمانی است منضبط و متشکل از افراد تلاشگر که هدف آنان چیرگی بر حکومت است و برای برخورداری از پشتیبانی مردم، با گروه یا گروه‌های دیگر که باورهای متعارض دارند، به رقابت می‌پردازند.» (سجادی، ۱۳۸۲: ۲۵).

هم‌چنین «گنل»، در تعریف حزب می‌نویسد: حزب سیاسی، مرکب از گروهی از شهروندان کم

1. inputting devices.

و بیش سازمان‌یافته است که به‌عنوان یک واحد سیاسی عمل می‌کنند و با استفاده از حق رأی خود می‌خواهند بر حکومت تسلط پیدا کنند و سیاست‌های عمومی خود را عملی سازند (عالم، ۱۳۷۳: ۳۴۴).

آنچه از تعاریف فوق برمی‌آید، این نکته است که تعریف مشترکی از «حزب» ارائه نشده است. دلیل آن هم مشخص است: هریک از صاحب نظران در تعریف حزب به مقوله خاصی توجه نشان داده و از همان منظر به بیان دیدگاه خویش مبادرت ورزیده‌اند؛ مثلاً، برخی از تعاریف، عمدتاً بر اهداف و کارویژه‌های احزاب سیاسی تأکید می‌کنند و عده‌ای هم عنصر رقابت سیاسی و مبارزه برای دستیابی به قدرت را برجسته ساخته‌اند. این توجهات متفاوت حاکی از آن است که در یک دسته‌بندی کلان می‌توان تعاریف مورد نظر را در دو دسته هنجاری^۱ یا توضیحی^۲ تقسیم کرد. در تعاریف هنجاری آنچه مطمح نظر است، پاسخ به پرسش‌هایی است که متناظر با عملکرد و کارآمدی احزاب مطرح می‌شوند؛ در حالی که در تعاریف توضیحی بیش‌تر بر خصلت جمعی و شایع احزاب تأکید می‌شود و ابعاد مختلف عمل حزبی در محورهایی چون کسب رأی، معرفی کاندیداتوری، مشارکت سیاسی و رقابت سیاسی مورد توجه قرار می‌گیرد. برای مثال، تعریف «ادموند بارک» که حزب را مجموعه‌ای از افرادی می‌داند که با همکاری هم و توافق بر سر برخی اصول به دنبال تأمین منافع ملی‌اند، تعریفی هنجاری و نورماتیو^۳ می‌باشد؛ زیرا در این تعاریف عمدتاً روی توافق اعضا بر اصول حزبی تأکید صورت می‌گیرد (سجادی، ۱۳۸۲: ۲۷).

در مقابل، «جیمز مدیسون» حزب را چنین تعریف می‌کند: حزب عده‌ای از شهروندانی است - خواه اقلیت یا اکثریت - که به سبب علایق و خواسته‌های جمعی منافع مشترک دور هم جمع شده‌اند و با دیگر گروه‌ها و منافع آنان تقابل و مخالفت دارند. این تعریف، نمونه‌ای از تعریف توضیحی محسوب می‌شود. اهمیت جنبه توضیحی بودن این تعریف را می‌توان ضمن دو نکته آشکار کرد: (۱) در این تعریف روی خواسته و منافع افراد تأکید می‌شود و (۲) این تعریف، مخالفت با دیگر احزاب را مورد توجه قرار داده، حزب را با نوعی رقابت سیاسی همراه می‌سازد (همان).

با عطف توجه به تعاریف و دسته‌بندی‌های مذکور، می‌توان گفت که پدیده تحزب در افغانستان و دسته‌بندی آن‌ها در ذیل هریک از رویکردهای فوق امکان‌پذیر است؛ به این ترتیب که اگر فلسفه و اهداف تشکیل احزاب مورد مطالعه قرار گیرد، اغلب در دسته نخست، یعنی تعاریف هنجاری، جای

1. Normative.
2. Descriptive.
3. Normative

می‌گیرند و اما اگر عملکرد و کارکردهای عینی آنان مورد بررسی قرار بگیرد، به وضوح مشخص می‌شود که احزاب فعال در افغانستان، بیش‌تر از هر جای دیگری، به عنصر رقابت توجه نشان داده‌اند و تعریف مورد نظر از آن‌ها در دسته دوم قرار می‌گیرند.

۲. زمینه‌های شکل‌گیری احزاب

در مورد زمینه‌های شکل‌گیری احزاب دیدگاه‌های متعددی مطرح است که احمد نقیب‌زاده آن‌ها را در کتاب «حزب سیاسی و عملکرد آن در جوامع امروز»، در قالب سه برداشت اساسی صورت‌بندی کرده است. برداشت اول، برداشت نهادی است که افرادی مثل دورژه به آن پرداخته‌اند و بر پایه آن حزب با توسعه پارلمانتاریسم و گسترش رأی همگانی رابطه نزدیکی پیدا می‌کند. ایشان در مقدمه کتاب «احزاب سیاسی» تصریح می‌کند که شاخص اصلی احزاب جدید «سازمان» آن‌هاست. از طرفی، سازمان نیز رابطه نزدیک با توسعه پارلمان دارد و آن‌هم خود متکی به آراء عمومی است. هرچه حق رأی همگانی بیش‌تر گسترش یابد، ضرورت ترتیب و تجهیز رأی‌دهندگان نیز بیش‌تر می‌شود؛ از این‌رو، پیدایش احزاب به پیدایش گروه‌های پارلمانی و کمیته‌های انتخاباتی وابسته است.

دورژه دو نوع منشأ برای احزاب جدید ذکر می‌کند: یکی منشأ پارلمانی و دیگری منشأ خارجی. منشأ اول از تلفیق گروه‌های پارلمانی و کمیته‌های انتخاباتی فراهم می‌آید. هماهنگی و ارتباط دائمی بین این دو عنصر که وی آن‌ها را سلول‌های مادر می‌نامد، بر اساس یک نگرانی طبیعی صورت می‌گیرد که ناشی از تمایل نمایندگان موجود به حفظ قدرت سیاسی خویش است. منشأ خارجی مربوط به احزابی می‌شود که هسته اولیه آن‌ها ابتدا در قالب مجامع فکری، باشگاه‌های عمومی و حتی به صورت طرفداران یک روزنامه پدید می‌آید. «ریمون آرون» هم به همین‌سان دو منشأ برای احزاب ذکر می‌کند؛ اما وی شکل‌گیری نوع دوم را بن‌مایه احزاب واحد در نظام‌های توتالیتر یا در نظام‌های کشورهای جهان سوم تلقی می‌کند؛ زیرا ارتباط این‌گونه احزاب با رأی مردم و پارلمان از آغاز گسیخته است (نقیب‌زاده، ۱۳۷۸: ۲۱-۲۲).

برداشت دوم، برداشت تاریخی- نزاعی است. این برداشت احزاب را شکل تلطیف‌یافته نزاع‌هایی می‌داند که در تاریخ اروپا وجود داشته است. «ماکس وبر»، «رکان» و «لیپست»، از جمله اندیشمندانی‌اند که در قالب این برداشت دیدگاه‌های خود را مطرح کرده‌اند؛ به‌عنوان مثال، وبر چون موضوع اصلی سیاست را «سلطه» می‌داند، حزب را از همین زاویه تعریف می‌کند و معتقد است که حزب وسیله‌ای است برای ایجاد سلطه و کسب امتیاز؛ هدفی که خاص امروز و دیروز نیست و موجب پیدایش احزاب در اشکال مختلف شده است.

از منظر ایشان، تنها تفاوت اشکال جدید و قدیم احزاب به زمینه‌های مشروعیت مردمی احزاب جدید برگشت پیدا می‌کند؛ امری که این احزاب را به شکار آرای مردم وامی‌دارد و این کار نیز مستلزم داشتن سازمان‌های کارآمد است: «این، در دولت‌های قانونی مبتنی بر نمایندگی است که احزاب چهره جدیدی پیدا می‌کنند.» «حال اگر احزاب سیاسی را به معنای متداول کلمه مورد ملاحظه قرار دهیم، به این نتیجه می‌رسیم که مثلاً در انگلستان احزاب در آغاز فقط طرفداران اشراف را دربرمی‌گرفتند. وقتی یک رجل سیاسی حزب خود را عوض می‌کرد، تمام کسانی که به وی وابسته بودند، نیز به حزب جدید می‌پیوستند.» (نقیب‌زاده، ۱۳۷۸: ۲۳)؛ بنابراین، از نظر وبر فرقی بین احزاب امروز و دیروز نیست؛ احزاب امروز تنها خود را با شرایط دموکراسی، انتخابات، دیوان‌سالاری، عقلانیت و تمامی اجزای مدرنیته سازگار ساخته‌اند. آنچه ثابت باقی می‌ماند، مفهوم سلطه است که اشکال آن تغییر می‌کند و قالب‌های جدید به خود می‌گیرد. رئیس نیز پیوسته در فرایند سلطه جایگاه ویژه‌ای دارد؛ چنان‌که گویی همه چیز در نهایت در خدمت رئیس قرار می‌گیرد. حزب نیز جز ماشینی در خدمت رئیس نخواهد بود. در نگرش لیپست و رکان نیز احزاب سیاسی جدید، شکل تلطیف‌شده و تحول‌یافته نزاع‌های گذشته به‌شمار می‌روند (همان، ۲۴).

برداشت سوم از زاویه توسعه‌گرایی و گذار از سنت به تجدد به حزب می‌نگرد. این گذار ممکن است به سه بحران مشروعیت، ادغام و مشارکت دامن بزند. هریک از این سه بحران با تحول فرهنگی نیز هم‌آوا می‌شود که حل آن‌ها ممکن است با پیدایش حزب یا احزابی قرین گردد. در این جا گاهی احزاب محصول توسعه و گاه عامل آن محسوب می‌شود. این دیدگاه مورد توجه اغلب نظریه‌پردازان توسعه سیاسی، از قبیل «پای»، «پاول»، «آلموند» و «هانتینگتون» بوده است و زمینه‌های پیدایش احزاب را بدون توجه به سابقه تاریخی آن‌ها، مورد بررسی قرار می‌دهد (برای مطالعه بیشتر، ن. ک به نقیب‌زاده، ۱۳۷۸: ۲۱-۲۴).

بنیاد اندیشه

۳. کارویژه‌های حزب

برای حزب کارویژه‌های متخلفی شمارش شده است که عبارتند از: (۱) سازمان‌دهی؛ (۲) آموزش؛ (۳) انضباط‌دهی؛ (۴) مسئولیت‌پذیری سیاسی. «ژان بلاندل»، از پژوهش‌گران حوزه علوم سیاسی، در یک طبقه‌بندی عام، کارویژه‌های احزاب را در سه سطح جامعه، نظام سیاسی و زندگی سیاسی مطرح کرده است. در این توصیف، احزاب سیاسی در سطح جامعه به‌عنوان سازوکارهای کلی تلقی شده که تعارضات اجتماعی به‌وسیله آن‌ها مهار می‌شود. در این سطح، احزاب سیاسی از یک‌سو به‌عنوان ابزار اعمال نفوذ حاکمان و واداشتن مردم به پذیرش سیاست‌های شان مطرح می‌شود و از سوی دیگر

مهم‌ترین ابزار اعمال نفوذ شهروندان بر حاکمیت سیاسی به‌شمار می‌آید (بلاندل، ۱۳۸۷: فصل سوم). نقش احزاب سیاسی در سطح نظام سیاسی به‌صورت ابزاری‌تر مطرح می‌شود؛ چون احزاب بالاترین درجه از نهادهایی هستند که نمایندگی مردم را به عهده دارند و آنان را بسیج می‌کنند؛ بنابراین، احزاب ابزار دوسویه‌ای هستند که نفوذ میان حاکمان و مردم را انتقال می‌دهند. در این سطح، دو کارکرد بسیار عمده برای احزاب در نظر گرفته می‌شود: یکی نمایندگی جامعه و دیگری بسیج جامعه (همان). در سطح زندگی سیاسی، نقش عمده احزاب سیاسی در جذب نیرو و گسترش مشارکت سیاسی شهروندان مطرح می‌شود. جذب نیرو از طریق احزاب سیاسی از مهم‌ترین کارویژه‌های آن در این سطح است. احزاب به دلیل آن‌که بستر عینی برای آموزش مهارت‌های سیاسی و کسب شرایط لازم برای ورود به عرصه سیاست را فراهم می‌آورند، بالاترین نقش را در مشارکت فعال شهروندان در عرصه‌های سیاسی ایفا می‌کنند (همان).

افزون بر دسته‌بندی بلاندل، «بیتهام» دیگر نظریه‌پرداز این بحث است. او در مورد کارویژه‌های اصلی حزب می‌نویسد: «احزاب سیاسی با کارکردهای متفاوتی که دارند، به‌عنوان جزئی از کل ملت در پیکار برای اعمال نفوذ و به دست گرفتن قدرت، خود را نماینده ملت اعلام می‌کنند و افرادی را که دارای دیدگاه‌ها و منافع مشترکی هستند، گرد هم می‌آورند. در مورد رأی‌دهندگان، با تدوین برنامه‌ها و خط‌مشی‌های دقیق کاندیدها، انتخاب را برای‌شان آسان می‌کنند. در مورد دولت‌ها، از طرفداران به‌منظور دستیابی و اجرای برنامه‌های تعیین‌شده برای آن‌ها آماده می‌کنند. بالاخره، برای اشخاصی که علاقه‌مند به شرکت در مسائل اجتماعی هستند، فرصت‌های مناسب را فراهم می‌آورند تا وسیله‌ای جهت آموزش سیاسی و مجرای تأثیرگذاری بر سیاست‌های کلی حکومت باشند.» (بیتهام، ۱۳۷۶: ۲۷). البته، احزاب علاوه بر کارکردهای مثبت و کارویژه‌های فوق، از قابلیت‌های دیگری نیز برخوردارند که می‌توانند آثار منفی و مخرب را بر جای بگذارند؛ به‌عنوان نمونه، «محمد عبدالقادر ابوفارس» از برخی عوارض منفی تحزب در دولت اسلامی سخن می‌گوید (ابوفارس، ۱۹۹۴: ۴۰-۴۲). این عوارض منفی که بعضی از نویسندگان اسلامی نیز بدان اشاراتی دارند، به نظر می‌رسد ذاتی تحزب هستند. تعدادی از این عوارض عبارتند از:

الف. از جمله مهم‌ترین عوارض منفی تکثرگرایی و احزاب سیاسی، ایجاد تفرقه و تنازع و احیا و گسترش اختلافات مکنون در جامعه اسلامی است که باعث تضعیف قوای امت و سستی بنیاد دولت اسلامی در برابر دشمنان می‌شود؛ زیرا هر حزب تنها برنامه‌های سیاسی و اجتماعی خود را درست و مناسب دانسته و برنامه‌های دیگر احزاب را مورد نقد و حمله قرار می‌دهد و بدین ترتیب،

زمینه‌های واگرایی و پراکندگی نیروهای سیاسی را فراهم می‌آورد (ابوالحمد، ۱۳۷۰: ۴۳۸)؛ چرا که در شرایط التهاب انتخاباتی، احزاب سیاسی که در جست‌وجوی رأی مردم هستند، فکر اجتهادی رقیب را به شدت مورد هجوم قرار می‌دهند؛ خصومت‌ها و پرده‌داری‌ها افزون شده و مخاصمات از سطح زبان به درگیری‌های اجتماعی کشیده می‌شود.

ب. گفته می‌شود که احزاب سیاسی، آرامش و اعتقاد انسان‌ها را تهدید می‌کنند و با ایجاد فضای تردید و عدم اطمینان در جامعه، جز ایجاد تشویش روانی و افزودن دردی بردردهای مردم - که هیچ بهره‌ای از این منازعات ندارند - نتیجه‌ای نداشته و باعث اضطراب در افکار و اذهان می‌شوند و بدین ترتیب، موجب اختلال در فرهنگ دینی، اخلاقی، حقوقی و سیاسی خواهند بود (جعفری، ۱۳۷۵: ۳۴۳).

ج. فعالان حزبی و حامیان توده‌ای آنان، قهراً مرتکب بعضی از محظورات و محرّمات شرعی شده و طبعاً احزاب سیاسی در طریق مقدمات ارتکاب حرام قرار می‌گیرند؛ مسائلی نظیر غیبت، نمایی، دروغ و شهادت دروغ، تعریف بی‌جا و اغراق‌آلود همدلان و بدگویی از مخالفان، افترا و تجسس حرام را سبب شده و به‌طور کلی باعث چهره‌سازی‌های مثبت و منفی در سایه تبلیغات احساسی شده و موجب رشد تدلیس و ریا در عقاید و رفتار سیاسی می‌شوند (ابوفارس، ۱۹۹۴: ۴۲).

د. تعصب حزبی یکی از آفاتی است که موجب خدشه در آزاداندیشی و عقلانیت افراد می‌شود. فعالان حزبی که با توجه به الزامات حزب و جناح خود عمل می‌کنند، در واقع، بسیاری از قوانین و احکام شریعت را بنا بر مصالح حزب و گروه خاص خویش توجیه و تفسیر می‌کنند و همواره خود و گروه خود را در مقابل رقیب تزکیه می‌کنند (فیرحی، ۱۳۷۷: ۱۳۳).

هـ. حزب باعث سیاست‌زدگی افراد می‌شود. کسانی که این امر را نقطه منفی احزاب سیاسی عنوان کرده‌اند، بر این باورند که معضلات و مشکلات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه به مراتب آسان‌تر از معضلات سیاسی قابل حل است. احزاب سیاسی با تحلیل سیاسی از تمامی مشکلات، هرگونه راه‌حل را با بن‌بست مواجه می‌سازند. بسیاری از مسائل و مشکلات اجتماعی ریشه فنی و غیر سیاسی دارد که از طریق دانش و آگاهی قابل رفع است؛ ولی حزب به عمد می‌کوشد که به همه مسائل اجتماعی، سیمای سیاسی بدهد تا بتواند آن را دست‌آویز نبرد سیاسی ساخته، آتش کینه و دشمنی را در دل‌ها برانگیزد (ابوالحمد، ۱۳۷۰: ۴۴۰)؛ بدین ترتیب، می‌توان گفت حزب یک پدیده سیاسی غیر طبیعی است؛ نظام حزبی تفرقه می‌آفریند، منافع حزب بر منافع ملت ترجیح داده می‌شود، حزب فردیت و اراده افراد را خرد می‌کند، اعضا را تنگ‌نظر به بار می‌آورد، به مردم آموزش سیاسی نادرست می‌دهد و بالاخره، حزب حکومت را بی‌ثبات می‌کند (ابوالحمد، ۱۳۷۰: ۳۵۲).

۴. تحزب در افغانستان

معطوف به نظریات پیدایش احزاب و با تکیه بر تحلیل شرایط سیاسی افغانستان که استبداد و انحصار قدرت بارزترین ویژگی آن به شمار می‌آمده است، می‌توان گفت تحزب در این کشور، در واقع، پاسخ به نیازهایی بوده که ایجاد می‌کرده است. یکی از این نیازها، دستیابی به قدرت و ایجاد سلطه است که در اهداف و عملکرد اغلب احزاب افغانستان مورد توجه قرار گرفته است. به‌منظور توضیح دقیق‌تر عوامل و پیدایش زمینه‌های شکل‌گیری احزاب در افغانستان، در گام نخست ضروری به نظر می‌رسد تا به‌صورت اجمالی به تاریخچه احزاب در افغانستان اشاره شود.

۴-۱. سابقه تحزب

در رابطه با تاریخچه تحزب در افغانستان اما و اگرهایی وجود دارد؛ به دلیل آن‌که ساختارهای آنچه که معمولاً حزب خوانده می‌شود، با آنچه که در ادبیات نظری مرتبط با احزاب وجود دارد، ناهمسانی‌های چشم‌گیری دارد. بر همین اساس، سید ضیا فرهنگ، برخلاف روایت‌های رایج، تاریخچه پیدایش تحزب در افغانستان را به شکل‌گیری حزب «دموکرات ملی» ارجاع می‌دهد و از نقش مؤثر سردار محمدداود در این رابطه سخن می‌گوید؛ حزبی که به‌منظور حمایت از صدراعظمی سردار محمدداود بنیاد گرفت و آقایان داکتر عبدالظاهر و داکتر عبدالقیوم با آن همکاری می‌کردند (فرهنگ، ۱۳۹۵: ۱۷).

به غیر از روایت مذکور و با مراجعه به منابع تاریخی، آنچه می‌توان در رابطه با تاریخ پیدایش احزاب سیاسی در افغانستان گفت، این است که «ویش زلمیان» در سال ۱۳۲۶/۱۹۴۷ با انتشار جریده «انگار» و «ولس» به فعالیت آغاز کرد. گل پاچا الفت، قیام‌الدین خادم، عبدالرئوف بینوا، فیض محمد انگار، غلام حسن صافی، نورمحمد ترکی و حاجی محمدانور آچکزایی از مؤسسين و فعالین عمده این حزب بودند (توحیدی و نوری، ۱۳۹۵: ۲۴۹).

افزون بر احزاب فوق که با تسامح می‌توان از آن‌ها به‌عنوان محافظه‌کار و شریک قدرت نام برد، احزاب دیگری در افغانستان به وجود آمدند که موضع انتقادی داشتند. این احزاب که در یک دسته‌بندی کلان به احزاب چپ و راست تقسیم می‌شوند، در آغاز برای مواجهه با ساختار قدرت و اصلاح اساسی آن تشکیل شدند و در ادامه به تولید گفتمان‌هایی رو آوردند که آن‌ها را عملاً در برابر هم قرار داد و حوادث تلخ و خونبار بسیاری را در تاریخ سیاسی افغانستان به وجود آوردند.

در جریان چپ، حزب دموکراتیک خلق افغانستان که بعدها به دو شاخه «خلق» و «پرچم» تقسیم شدند، برجسته‌ترین حزبی‌اند که هم به لحاظ ساختاری و هم به لحاظ عملکرد، در افغانستان پیشرو

و مؤثر بوده‌اند. این حزب در تاریخ ۱۱ جدی ۱۳۴۳ ایجاد شد و با انتخاب نورمحمد ترکی به‌عنوان منشی (دبیر) اول و ببرک کارمل به‌عنوان منشی دوم، عملاً فعالیت خویش را آغاز نمود (طنین، ۱۳۸۴: ۱۳۰). سلطانه‌لی کشتمند، این اتفاق را نه از سر تصادف و شتابزدگی، بلکه فرایند برنامه‌ریزی شده و آگاهانه می‌داند که تمامی تمهیدات و سازمان‌دهی‌های لازم برای آن اندیشیده شده بود. ایشان، مجموعه اقداماتی را نام می‌برد که برای اثبات مدعای‌شان به کار می‌آید. برخی از این اقدامات عبارتند از: ایجاد حلقه‌های مباحثات و مطالعات سیاسی به‌خاطر برگماری بهترین کادرهای مبارز؛ انجام تبادل نظر و وسیع با ادامه‌دهندگان و پیش‌کسوتان راه مبارزه دموکراتیک و آزادی‌خواه دوره هفتم شورای ملی به‌خاطر تداوم مبارزه؛ سعی برای ترکیب منطقی کمیته تدارک به‌منظور پیوند دادن نسل‌های پیشین و جدید مبارزان و اندیشه‌های سیاسی دموکراتیک و ترقی‌خواه؛ شرکت دادن افراد و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی مربوط به گروه‌های قومی مختلف، کهن سالان و جوانان در حوزه‌ها؛ متقاعد ساختن اعضای حوزه‌ها، به‌مثابه اعضای بالقوه حزب، به ادبیات دموکراتیک و ایدئولوژی مترقی (کشتمند، ۲۰۰۲: ۱۴۱).

در برابر جریان چپ که بعدها از طریق کودتا قدرت سیاسی را به دست آوردند، اسلام‌گراها جریان دیگری‌اند که به دنبال تحزب بوده‌اند. سرمنشأ فعالیت حزبی این جریان، در میان اهل سنت، به تشکیل نهضت اسلامی برمی‌گردد که در آن اساتید و دانشجویان دانشکده شرعیات دانشگاه کابل به‌صورت حلقه‌های گفتگویی و با تشکیل جلساتی در منازل اساتیدی چون ربانی و نیازی، به‌منظور مواجهه با ایدئولوژی چپ از یک‌سو و سهم‌گیری در قدرت سیاسی از سوی دیگر، دور هم جمع می‌شدند و در نهایت دو حزب عمده «حزب اسلامی» و «جمعیت اسلامی» را به وجود آوردند و افزون بر فعالیت‌های سیاسی، به اقدامات نظامی نیز روی آوردند (روا، ۱۳۶۹: ۱۱۶).

در میان اهل تشیع که اگرچه ریشه‌های فعالیت حزبی به تکیه‌خانه‌ها و حسینیه‌های برمی‌گردد؛ اما به‌صورت رسمی در اواخر سال‌های ۱۳۴۰، جمعیت سری‌ای تشکیل شد به نام پاسداران اسلامی افغانستان که ماهیت نسبتاً حزبی داشت. این جمعیت از بچه‌هایی تشکیل شده بود که شیعه و هزاره کابلی و اغلب مأمور دولت و یا محصلین لیسه‌ها و دانشگاه‌های کابل بودند. گروه بسیار کوچکی که بعدها به گروه‌های پنجاه و دوگانه‌ای در اوایل سال ۸۰ میلادی تکثیر شد (طنین، ۱۳۸۴: ۱۳۶).

از آن‌جا که کودتای سال ۵۷ نقطه عطف بسیار مهمی در فعالیت‌های حزبی در افغانستان به وجود می‌آید و از طرفی با ایجاد فضای نسبتاً دموکراتیک پس از طالبان، احزاب متعددی تشکیل شده‌اند، در مجموع، راجع به سابقه تحزب در افغانستان می‌توان ادعا کرد که حزب‌گرایی در افغانستان به سه دوره اساسی تقسیم می‌شود. دوره‌های قبل و بعد از کودتای ۵۷ که دست‌یابی به قدرت سیاسی و حذف رقیب که بارزترین وجه آن به‌شمار می‌آمده و در نتیجه عوامل شکل‌گیری آن‌ها بیش‌تر بر اساس

دیدگاه‌های ویر، رکّان و لیپست قابل تحلیل است و دورهٔ پس از طالبان که به نظر می‌رسد فلسفهٔ تشکیل احزاب با رویکرد توسعه‌گرایی و گذار از سنت به سمت تجدد پیوند می‌خورد و افزون بر سهم‌گیری در قدرت، تمرین فعالیت‌های دموکراتیک و واسطه‌گری بین حکومت و مردم نیز به فلسفهٔ تشکیل احزاب کمک کرده‌اند.

البته، به غیر از اهداف مذکور که قطعاً فصل‌میز احزاب در دوره‌های تاریخی پیش‌گفته به حساب می‌آید، افراد و به تعبیر دقیق‌تر کارگزاران و اعضای که در احزاب عضو بودند، از دیگر عواملی است که برای تحلیل سابقهٔ تحزب در افغانستان توجه به آن‌ها ضروری است. در ابتدای تشکیل احزاب، به عبارتی قبل از کودتای ۵۷، حزبی شدن آگاهانه، مبتنی بر ایدئولوژی و در سطح روشنفکران، علما و تحصیل‌کردگان بود؛ اما پس از کودتا و در دوران مبارزات مسلحانهٔ احزاب، گرایش به احزاب در میان توده‌ها، گرایش احساسی و ناآگاهانه بود. به همین دلیل، پیروی و پیوند خوردگی با شعارها و رفتارهای حزبی نیز تعبدی و بر مبنای تعصب سنتی و عملگرایی پرسش‌ناپذیر بوده است؛ امری که از یک‌سو به مثابهٔ سنت‌های اجتماعی و پایبندی‌های مذهبی و فرقه‌ای، الزام عملی و ذهنی برای توده‌ها و گروندگان حزبی و رفتارهای اجتماعی و گفتارهای متقابل سیاسی تأثیر گذاشته است (واعظی، ۱۳۸۱: ۱۳۴) و از سوی دیگر عنصر قومیت در فعالیت‌های حزبی را به شدت برجسته کرده است؛ بنابراین، برای شناخت دقیق‌تر پدیدهٔ تحزب در افغانستان، آنچه افزون بر سابقهٔ فعالیت‌های حزبی لازم به نظر می‌رسد، شناخت عوامل و زمینه‌هایی است که به تشکیل احزاب انجامیده و تحزب در افغانستان را بسیار متفاوت از سایر کشورها نموده است.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

۴-۲. عوامل شکل‌گیری احزاب

موریس دورژه و ریمون آرون، برای تشکیل احزاب از دو منشأ خارجی و داخلی سخن می‌گفتند. این دو منشأ که از منظر آن‌ها در یک جغرافیای سیاسی قابل بررسی است، در مورد احزاب افغانستان تا حدودی متفاوت است؛ چرا که آنچه در مورد احزاب افغانستان باید مورد توجه قرار گیرد، این است که منشأ خارجی بیش‌تر به عوامل و فاکتورهایی ارجاع پیدا می‌کند که فراتر از قلمروهای سرزمینی این کشور مطرح می‌باشند. به بیان دیگر، برای بررسی پدیدهٔ تحزب در افغانستان باید به دو عنصر «داخلی» و «خارجی» توجه نمود که هر کدام به سهم خویش تأثیرات بسزایی در تشکیل احزاب افغانستان بر جای گذاشته‌اند. «بارنت رویبین» دیدگاه قابل تأملی در این باره دارد که می‌نویسد: «بسیار مصنوعی است آنچه را که اصیل و خودی است و آنچه را که از خارج می‌آید در برابر هم قرار دهیم؛ چرا که تمام این جنبش‌ها و سازمان‌ها هم از داخل و هم از خارج ناشی می‌شدند. [...] کمونیست‌ها نیز واقعاً

از داخل کشور برخاسته بودند؛ اما از شوروی کمک و الهام می‌گرفتند. اسلام‌گراها هم کاملاً و بیش‌تر از دیگران پدیده‌ای خودی بودند؛ اما در عین حال نوع جدید ایدئولوژی اسلامی آن‌ها از خارج می‌آمد و دو منبع عمده این ایدئولوژی جماعت اسلامی پاکستان و اخوان المسلمین مصر بودند.» (طنین، ۱۳۸۴: ۱۳۷).

۴-۲-۱. عوامل داخلی

الف. قدرت: دستیابی به قدرت، مهم‌ترین کارویژه احزاب سیاسی به حساب می‌آید. از طرفی، استبداد سیاسی حاکم در افغانستان توانسته است انگیزه‌های لازم برای مبارزه سیاسی و در نتیجه دسترسی به قدرت را به خوبی به وجود آورد. به همین دلیل، اگر کنش‌های رهبران احزاب و نیز مرام‌نامه‌های آنان مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد، به راحتی می‌توان دریافت که قدرت‌طلبی یکی از مهم‌ترین و چه بسا نخستین عامل شکل‌گیری احزاب در افغانستان بوده است؛ به‌عنوان نمونه، حزب دموکرات ملی به برکت ارتباط با دو شخصیت نهایت مقتدر افغانستان، داود خان و نعیم خان، صریحاً خواستار احراز مقام صدارت و به دست آوردن قدرت سیاسی بود (فرهنگ، ۱۳۹۵: ۱۷).

در سطح نازل‌تر، انسداد ساختار سیاسی و تصدی‌گری اشرافیت سلطنتی، زمینه‌های تحرک اجتماعی و به دنبال آن دسترسی به مقامات بلندپایه دولتی را از بین برده بود و در نتیجه، گرایش به سمت ایدئولوژی‌های انقلابی و تحول در ساختار سیاسی از طریق فعالیت حزبی را موجه ساخته بود و طبیعتاً عوامل لازم برای شکل‌گیری احزاب را به وجود آورده بود (طنین، ۱۳۸۴: ۱۲۸) تا جایی که همین عامل، موجب کودتا و تغییر قدرت شد؛ به نحوی که حزب دموکراتیک خلق افغانستان (شاخه پرچم) به حمایت از سردار محمدداود پرداخت و کودتای ۱۷ ژانویه سال ۱۹۷۳ را رقم زد (روا، ۱۳۶۹: ۱۱۷). این رخداد و به دنبال آن، سهم‌شدن کمونیست‌ها در قدرت سیاسی، ایجاب می‌کرد تا تدابیر لازم برای حفظ قدرت اندیشیده شود و متناسب با آن اسلام‌گراها که مخالف جریان چپ بودند، از صحنه سیاسی حذف شوند. بر همین اساس، وقتی ربانی و نیازی حمایت از کودتای سردار محمدداود را مشروط به قطع رابطه با کمونیست‌ها اعلام می‌کنند، پذیرفته نمی‌شود و در نتیجه زمینه خروج از کشور اسلام‌گراها فراهم می‌آید و به تبع آن افغانستان وارد تحولات مهم سیاسی نظامی می‌شود و احزاب از سیاسی به سیاسی- جهادی تغییر ماهیت پیدا می‌کنند (همان، ۱۱۸).

در دوران پس از کمونیست‌ها و در زمانی که احزاب جهادی به پیروزی می‌رسند، مهم‌ترین چالش سیاسی کشور در سال‌های اخیر (جنگ‌های داخلی) تحت تأثیر قدرت‌خواهی‌های احزاب رخ می‌نماید و جنگ‌های داخلی دهه هفتاد شمسی اتفاق می‌افتد. به بیان دیگر، احزاب با این تحلیل که ساختار

قدرت سیاسی تغییرات بنیادینی پیدا می‌کند و از طرفی، هرکدام از آن‌ها از قومیت خاصی نمایندگی می‌کنند، بنابراین، برای تثبیت سهم آنان در قدرت، داعیه پیدا می‌کنند و چون توافقی ایجاد نمی‌شود و رگه‌های انحصارطلبی در کنش فعالان حزبی هم‌چنان موجود است، در نتیجه تلخ‌ترین روزهای سیاسی کشور اتفاق می‌افتد و تحزب موجب تکرار نزاع‌های خونین تاریخی می‌شود و مواجهه مسلحانه بر مواجهه سیاسی رارجحان می‌دهد.

ب. **ایدئولوژی: تضاد طبقاتی، انحصار قدرت و اشرافی‌گری، بارزترین ویژگی جامعه افغانستان بوده است.** طبیعی است که این وضعیت، گفتمان رقیب خود را تولید نموده و یک ایدئولوژی را به وجود آورد؛ ایدئولوژی‌ای که از یک‌سو به نفی تضاد طبقاتی بپردازد و از سوی دیگر موجب پیدایش احزاب شود. اولیور روآ معتقد است در سال‌های ۱۹۶۰م، تقریباً دو ایدئولوژی مارکسیسم و اسلام‌میسیم در محافل فکری-سیاسی افغانستان مطرح بود که هرکدام موجب پیدایش احزاب چپ و راست شد (طین، ۱۳۸۴: ۱۲۸). فرایند تحقق این عمل به این ترتیب بود که روشنفکرانی که به افکار چپ مارکسیستی گرایش یافته بودند، حزب دموکراتیک را به‌منظور دستیابی به اهداف ذیل تأسیس نمودند: امحای نظام فنودالی و مبارزه در برابر نفوذ امپریالیستی؛ تمرکز تمام قدرت دولتی به دست مردم از طریق انتخابات و ایجاد پارلمانی که از تمام اقشار اجتماعی نمایندگی نماید؛ حل عادلانه و دموکراتیک مسئله ملی؛ تأمین استقلال اقتصادی و حاکمیت ملی؛ دموکراتیزه‌ساختن سیستم قضایی؛ تأمین حقوق واقعی و آزادی‌های فردی و اجتماعی مردم اعم از آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی اجتماعات، آزادی اعتصابات و تظاهرات؛ ایجاد سازمان‌های سیاسی و اتحادیه‌های مسلکی؛ در پیش گرفتن سیاست خارجی مترقی و تحقق سایر تحولات دموکراتیک (کشمند، ۲۰۰۲: ۱۵۶).

جریان فوق که در زمان خود اقدامات سازمان‌یافته‌ای به انجام می‌رساندند و با تکیه بر ایدئولوژی خویش، اسب قدرت‌طلبی را به خوبی زین نموده بودند، موجبات پیدایش ایدئولوژی رقیب خود و در نتیجه تشکیل احزاب راست‌گرا را نیز فراهم آوردند؛ به نحوی که از منظر رفتارشناسان فعالیت حزبی، نهضت اسلامی اساساً در تقابل با جریان‌ات چپ و در پاسخ به این دغدغه به وجود آمده است: «چرا در کنار بیرق‌های سرخ، بیرق‌های سبز را نمی‌بینیم؟ چرا از ستر کلام همایش بیان اسلامی را نمی‌شنویم و شعار اسلامی را نمی‌بینیم؟ آیا در تمام کابل، و به‌خصوص در دانشگاه کابل، کسی نیست که مسلمانان را تنظیم و بسیج کند و پرچم اسلام را برافرازد (مشعوف، ۱۳۹۶: ۱۷-۱۹).

این دیالکتیک گفتمانی موجب شد در سال ۱۹۶۵، سال تأسیس حزب کمونیست، دانشجویان اسلام‌میسیم با پخش اعلامیه‌های شب‌نامه جهاد، علناً دست به تظاهرات بزنند (روآ، ۱۳۶۹: ۱۱۳). دانشجویان مذکور که متأثر از اساتید دانشکده شرعیات بودند، مجموعاً زیر نظر یک شورا فعالیت

می‌کردند که جلسات خویش را در آپارتمان‌های خصوصی برگزار می‌کرد و تا سال ۱۹۷۲م، هدف آن تنها ارتقا و تعالی اعضا بود و عملاً برای کسب قدرت تلاشی صورت نمی‌گرفت؛ اما با ایجاد امکان کودتای کمونیستی، حضور در قدرت از طریق نفوذ در اردو، در دستور کار رهبران شورا قرار گرفت و بالتبع فعالیت‌های آنان که پیش از این منحصر به مبارزه برای ساختن مسجد در دانشگاه، ایراد نطق‌های سیاسی و درگیری با کمونیست‌ها بود، فراتر از محدوده دانشگاه و در سراسر کشور گسترش یافت (روا، ۱۳۶۹: ۱۱۶).

«گلبدین حکمتیار» در خصوص چرایی شکل‌گیری نهضت اسلامی به این خاطر درخور توجه اشاره می‌کند: «برادرزاده حفیظ‌الله امین - که بعدها رئیس استخبارات شد - هم‌صنفی من بود. [با هم مباحثی داشتیم که در جریان یکی از آن‌ها او گفت] من به خانۀ‌تان می‌آیم تا برایم ثابت کنی که خدا موجود است. برای اولین بار بود که در زندگی خود می‌شنیدم که کسی از خدا منکر باشد و بعد به دلیل ضرورت داشته باشد. تا این وقت در افغانستان تنظیم (تشکیلات) اسلامی فعال وجود نداشت. البته افرادی بودند؛ ولی تنظیمی که بتواند همه افراد را با هم جمع کند و در یک صف قرار دهد، وجود نداشت.» (طنین، ۱۳۸۴: ۱۳۵).

پرواضح است که دغدغه فوق و نبود تشکیلات منسجم، می‌تواند انگیزه‌های لازم برای تشکیل حزب را به وجود آورد؛ مشروط به آن‌که دغدغه به ایدئولوژی تبدیل و اندیشه به صحنه عمل کشیده شود؛ کاری که عملاً اتفاق افتاد و نهضت اسلامی تشکیل شد و به تبع آن احزاب «جمعیت اسلامی» و «حزب اسلامی» به منظور بازگرداندن تمامی شئون زندگی سیاسی، قضایی، اقتصادی و تعلیمی و تربیتی در قالب اسلام، به وجود آمدند (آرنی، ۱۳۸۲: ۱۳۱)؛ هدفی کاملاً ایدئولوژیکی که به انضمام اصول ده‌گانه زیر، شرط عضویت و فعالیت حزبی در جمعیت اسلامی تعریف شد: (۱) فهم و برداشت سالم، به این معنا که اعضای جمعیت یقین کامل داشته باشند که عقیده آنان کاملاً اسلامی است؛ (۲) صفا و اخلاص، یعنی مجاهد در جهاد خود کسب رضای خدا را مقصود بدانند؛ (۳) عمل؛ (۴) جهاد؛ (۵) فداکاری؛ (۶) اطاعت؛ (۷) ثبات و استقامت؛ (۸) تجرد به این معنا که هر مسلمان تنها پیرو دین اسلام بوده و به هیچ مکتب و مفکوره دیگری پایبندی نداشته باشد؛ (۹) برادری؛ (۱) اعتماد (مشعوف، ۱۳۹۶: ۳۸).

حزب وحدت اسلامی افغانستان که توانسته بود به تکرر حزبی در میان اهل تشیع پایان دهد و به‌عنوان یک حزب مقتدر در غرب کابل عمل نماید، موارد زیر را به‌عنوان اهداف خویش تعریف می‌نماید: (۱) تداوم مبارزه و تشدید آن برای ایجاد حکومت اسلامی مبتنی بر قرآن و سنت و اصل ولایت فقیه؛ (۲) جذب نیروهای سالم و مستعد شیعی بیرون از اتحاد؛ (۳) تلاش در جهت وحدت با تمام گروه‌های اسلامی برادران اهل سنت؛ (۴) اقدام فوری در جهت رفع تشنجات موجود و جلوگیری

از تشنجات احتمالی و تأمین آزادی و امنیت مردم در چارچوب قوانین و مقررات اسلامی و مصالح عامه؛ ۵؛ جلوگیری جدی از هرگونه اقدام و عمل منافی وحدت و تکیه بر علائق و روابط گروهی گذشته؛ ۶؛ مبارزه جدی با افکار الحادی و غیر اسلامی و التقاطی؛ ۷) نفعی هرگونه مذاکره و سازش و معامله پیدا و پنهان با رژیم مزدور کابل و تشدید جهاد مسلحانه تا سرنگونی آن...» (مشعوف، ۱۳۹۶: ۱۱۵).

تردیدی نیست که اهداف فوق ایدئولوژیک است و از نقش ایدئولوژی در تشکیل حزب مذکور و فعالیت‌های آن پرده برمی‌دارد؛ موضوع مهم و حائز اهمیتی که بدون ارجاع به آن، تحلیل پدیدهٔ تحزب در افغانستان ناقص و یا اساساً دشوار است.

ج. قومیت: قومیت از دیگر عناصر سازندهٔ احزاب در افغانستان است. تأثیرات این عنصر، از همان آغاز پیدایش احزاب قابل ردیابی است؛ به‌عنوان نمونه، «ویش زلمیان» که از احزاب نخستین افغانستان است، بیش‌تر به پشتون‌گرایی متمایل بود و مهم‌ترین هدف این گروه را مسئلهٔ پشتونستان تشکیل می‌داد (توحیدی و نوری، ۱۳۹۵: ۲۴۹). به غیر از این، قومیت و تأثیر آن بر کنش‌های کارگزاران حزب دموکراتیک خلق، موجب انشعاب حزب مذکور به دو شاخهٔ خلق و پرچم شد. هریک از دو جناح منشعب، نماد قومیت خاصی بود که همهٔ جهت‌گیری‌های آنان را تحت تأثیر خود داشت؛ حتی پس از کودتای مارکسیستی ۱۳۵۷، که در ابتدا هر دو جناح با ائتلاف هم در آن مشارکت داشتند، بعدها به علت شکاف قومی میان رهبران آن، در دو حزب خلق و پرچم نمود یافت و رقابت بر سر کسب قدرت سیاسی در آن ادامه پیدا کرد (سجادی، ۱۳۸۰: ۱۳۴).

بنیاد اندیشه

افزون بر این و به دنبال انشعاب حزب دموکراتیک خلق به دو شاخهٔ خلق و پرچم، عده‌ای دیگر به رهبری طاهر بدخشی، از بنیان‌گذاران حزب مذکور، از دو جناح جدا شده و جریان سیاسی غیر منظم دیگری را به وجود آوردند که عنوان مشخصی نداشت؛ اما در افواه به نام ستم ملی شهرت یافت. هرچند اینان ارگان نشراتی نداشتند و مرام‌نامه پخش نکردند؛ اما از شیوهٔ استدلال شفاهی وابستگان آن آشکار بود که با مارکسیسم قطع علاقه نکرده، لکن مدعی بودند که در شرایط افغانستان تضاد عمده در جامعه، تضاد قومی است نه طبقاتی و قوم پشتون را به حیث کل، مسئول ضیاع حقوق سایر اقوام می‌شمردند (سجادی، ۱۳۸۰: ۱۳۴).

حزب افغان سوسیال دموکرات که به دلیل نشریهٔ آن‌ها تحت نام «افغان‌ملت» به افغان‌ملتی‌ها شهرت داشتند، برجسته‌ترین مصداق تأثیر قومیت در شکل‌گیری احزاب افغانستان به حساب می‌آید؛ چرا که حزب مذکور، حزبی بود که از یک‌سو اکثر اعضای آن را پشتون‌ها تشکیل می‌دادند و از سوی دیگر

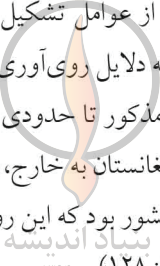
قائل به برتری نژادی، یعنی برتری پشتون‌ها بر دیگر ملل و اقوام بود (کشکی، ۱۳۷۰: ۱۵۴).

در سال‌های اخیر، قومیت فراتر از یک علت، به علت‌العلل تشکیل احزاب در افغانستان مبدل شده و اساساً تشکیل احزاب ملی را با چالش بنیادین مواجه ساخته است؛ زیرا مع‌الأسف احزاب به سمت توده‌ای شدن پیش رفته‌اند، و به تبع آن، گونه جدیدی از «عصبیت لجام‌گسیخته» پیوندهای احساسی و عاطفی با احزاب نیز به وجود آمده است؛ به همین خاطر، می‌بینیم که حزب به‌عنوان جزء اطاعت‌پذیر و پرستنده سنت‌های اجتماعی قرار گرفته و آموزه‌ها و کارکردهای آن به‌مثابه گزینه‌های قومی و خانوادگی رواج یافته است تا جایی که رفتارها و گفتارهای حزبی معیار روابط و مناسبات سیاسی و اجتماعی اقوام، طوایف و مجموعه‌های انسانی و حتی خانوادگی و فامیلی و مبنای تشخیص و تعریف هویت و حیثیت سیاسی افراد و اتباع کشور قرار می‌گیرد (واعظی، ۱۳۸۱: ۱۳۳) و در جدیدترین نمونه، شکل‌گیری تیم‌های انتخاباتی ریاست جمهوری را بر مبنای مناسبات قومی رقم می‌زند.

۴-۲-۲. عوامل خارجی

پیش از این اشاره شد که عوامل خارجی در شکل‌گیری احزاب افغانستان به اندازه عوامل داخلی مؤثر بوده‌اند. تأثیر این عامل که به دو صورت مستقیم و غیر مستقیم صورت گرفته است، به ترتیب زیر است:

الف. عوامل غیر مستقیم

قبل از این به ایدئولوژی به‌عنوان یکی از عوامل تشکیل احزاب در افغانستان اشاره شد. پرسش مهمی که می‌تواند مطرح شود، این است که دلایل روی‌آوری به ایدئولوژی‌های مولد احزاب چه بوده است؟ پرواضح است که پاسخ به پرسش مذکور تا حدودی پیچیده است؛ اما در این میان می‌توان از نفوذ خارجی در نتیجه رفتن روشنفکران افغانستان به خارج، به شمول علما و یا افسران جوان محصل در شوروی، یاد کرد؛ چرا که در خارج از کشور بود که این روشنفکران با ایدئولوژی‌های جهان‌شمول آشنا شده و آن‌ها را پذیرفتند (طینن، ۱۳۸۴: ۱۲۸).  بنیاد اندیشه ۱۳۹۴

جرج آرنی، دلیل اقبال و روآوردن جوانان به احزاب چپی، به‌خصوص در سال ۱۹۶۸، را بیش‌تر درگیری و تجاوز آمریکا به ویتنام ذکر می‌کند (بینش، ۱۳۸۸: ۱۸۰). احمدشاه مسعود نیز در رابطه با عوامل شکل‌گیری نهضت اسلامی، به نقش اساتید دانشکده شرعیات و تأثیرپذیری آنان از الازهر اشاره می‌کند و می‌گوید: «بیش‌تر این مفکوره [ایجاد نهضت اسلامی] توسط استادانی که در مصر تحصیل می‌کردند و با برادران اخوان‌المسلمین در تماس بودند، وارد افغانستان شد [...]؛ بنابراین، به این فکر

پیوستم و یک عده کتاب‌ها هم در آن وقت در کابل وجود داشت که در شکل‌گرفتن و شکل‌دادن این افکار مؤثر بود؛ کتاب‌هایی که در ایران چاپ می‌شد و داخل افغانستان می‌شد. از سید قطب و محمد قطب و کتاب‌های مودودی صاحب و امثالهم.» (طنین، ۱۳۸۴: ۱۳۵)؛ بنابراین، قابلیت سیال اندیشه که آن را فرامرزی و جهان‌شمول می‌سازد، باعث شده است که روشنفکران و علمای افغانستان تحت تأثیر اندیشه‌هایی قرار بگیرند که خاستگاه و بستر آن‌ها خارج از افغانستان قرار داشته‌اند و از طریق مسافرت، آموزش و از همه مهم‌تر انتقال کتاب و بسته‌های فرهنگی، به داخل افغانستان منتقل شده‌اند و موجبات تشکیل احزاب چپ و راست را فراهم آورده‌اند.

ب. عوامل مستقیم

به غیر از عوامل غیر مستقیم که تا حدودی غیر قابل اجتناب است، فرایند شکل‌گیری احزاب در افغانستان با عامل دیگری پیوند خورده است که چشم‌پوشی از آن خطا است. این عامل همانا دخالت آشکار و مستقیم خارجی‌ها در ایجاد و حمایت احزاب افغانستان است. مطابق روایت‌های تاریخی موجود، با پیروزی کودتای داود خان که به حمایت کمونیست‌های پرچمی رخ داده بود، مخالفت و مواجهه با اسلام‌یست‌ها جدی‌تر می‌شود و بازداشت اسلام‌یست‌ها در دستور کار قرار می‌گیرد. بر همین اساس، اسلام‌گراها به خارج از کشور فرار نموده و متعاقب آن به دو حزب جمعیت اسلامی و حزب اسلامی انشعاب پیدا می‌کنند (روا، ۱۳۶۹: ۱۱۸). اولیور روا در توضیح چرایی این انشعاب می‌نویسد: «جوان‌ها به یک قیام عمومی تمایل دارند؛ حال آن‌که ربانی معتقد است که مردم پختگی و آمادگی لازم را ندارند و ترجیح می‌دهد با صبر و حوصله به نفوذ در ارتش بپردازد تا بتواند به یک ضد کودتا دست زند. سرانجام، تندروها به رهبری حکمتیار، پیشی می‌گیرند. به نظر می‌رسد که رئیس جمهور پاکستان، بوتو، برای مقابله با سیاست حمایت از پشتون‌ها توسط داود، از حکمتیار حمایت می‌کند و او را به یک اقدام فوری تشویق می‌کند. اسلام‌یست‌ها که در پیشاور گردهم آمده‌اند، به کمک ارتش پاکستان به انجام مأموریت‌های مخفی در افغانستان می‌پردازند [...] مسعود مأمور پنجشیر می‌شود، مولوی حبیب‌الرحمان در لغمان، دکتر عمر در بدخشان، نصرت‌یار در هرات و حکمتیار در پکتیا» (روا، ۱۳۶۹: ۱۱۸).

جرج آرنی نیز در تأیید مدعای روا به این نکته اشاره می‌کند که بوتو به‌منظور مقابله با سیاست‌های سردار محمدداود، در اواخر سال ۱۹۷۳، به مخالفان دولت کابل کمک‌های مالی و لجستیکی اعطا کرد تا در صورت لزوم از آن‌ها در بی‌ثبات کردن حکومت داود خان استفاده صورت گیرد. مضاف بر این‌که با اجازه استقرار جنبش اسلامی افغانستان در پیشاور و پشتیبانی و آموزش تدریجی آن، تخم یک شبکه

انقلابی مخفی در سراسر افغانستان کاشته شد (آرنی، ۱۳۸۲: ۱۲۸).

افزون بر این حمایت مستقیم و آشکار کشورهای گوناگون از احزاب اسلامی و چپی در جریان تجاوز ارتش سرخ شوروی به افغانستان، استقرار نظام طالبانی و نظم پساطالبانی در مجموع حکایت از این حقیقت تلخ دارد که عامل خارجی نقش مؤثر و مهمی در تشکیل احزاب افغانستان به عهده داشته‌اند و این اثرگذاری نه تنها در جهت مثبت و به نفع افغانستان بوده است؛ بلکه شرایط و زمینه‌هایی را به وجود آورده است که نابسامانی سیاسی، خشونت‌ورزی ممتد و طولانی، جنگ و بی‌خانمانی از آثار غیر قابل انکار آن به حساب می‌آید.

نتیجه‌گیری

با آن‌که در مورد تعریف حزب تعدد دیدگاه وجود دارد؛ اما در خصوص پیدایش آن‌ها سه برداشت اساسی وجود دارد. در برداشت اول که نهادی است و حزب با توسعه پارلمانتاریسم و گسترش رأی‌همگانی رابطه نزدیکی پیدا می‌کند و دو منشأ پارلمانی و خارجی برای پیدایش احزاب در نظر گرفته می‌شود. در برداشت دوم که تاریخی-نزاعی است، احزاب شکل تلطیف‌یافته نزاع‌هایی دانسته می‌شود که به منظور ایجاد سلطه صورت می‌گرفته است. به همین جهت نیز میان اشکال قدیم و جدید آن تفاوتی در نظر گرفته نمی‌شود. برداشت سوم نیز از زاویه توسعه‌گرایی و گذار از سنت به تجدد به حزب می‌نگرد.

معطوف به این دیدگاه‌ها، به نظر می‌رسد سلطه و به تعبیر دقیق‌تر مشارکت در قدرت، مهم‌ترین عامل شکل‌گیری احزاب افغانستان بوده و موجبات فعالیت حزبی را فراهم ساخته است. این عامل که در نخستین سال‌های فعالیت حزبی کاملاً مشهود است و هدف این‌گونه فعالیت‌ها را توجیه می‌نماید، به دلیل آن‌که مبتنی بر ایدئولوژی و گفتمان خاصی بوده است، ایدئولوژی رقیب خویش را نیز فعال نموده و گونه دیگری از احزاب را به وجود آورده است.

مضاف بر این‌که چون ساختار اجتماعی افغانستان، پایداری موزائیکی دارد و عنصر قومیت در سازه‌های هویتی و سیاسی آن نقش‌آفرین بوده است؛ بنابراین، هرگاه پای اختلاف نظر و عقیده به میان آمده است، عنصر مذکور در جهت‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌ها مؤثر واقع شده و ماهیت احزاب را به احزاب قومی تقلیل داده است؛ در نتیجه قومیت را نیز همانند قدرت و ایدئولوژی، به‌عنوان مهم‌ترین عامل شکل‌گیری احزاب به‌شمار آورده است.

البته، به غیر از عوامل مذکور که جنبه داخلی دارند، نفوذ و دخالت خارجی‌ها در شکل‌گیری احزاب افغانستان غیر قابل انکار است. تأثیرگذاری از طریق صدور ایدئولوژی و گفتمان به انضمام دخالت

آشکار و مستقیم موارد مستند و قابل مشاهده‌ای است که نمی‌توان از آن‌ها در فرایند شکل‌گیری و فعالیت احزاب چشم‌پوشی نمود و از نقش مؤثر عوامل خارجی غفلت ورزید.

منابع

۱. آرنی، جورج (۱۳۸۲)، افغانستان گذرگاه کشورگشایان، ترجمه محمدیوسف علمی و حبیب‌الله حاله، پیشاور، بنگاه نشراتی میوند.
۲. ابوفارس، محمد عبدالقادر (۱۹۹۴)، التعددیه فی ظل الدوله الاسلامیه، الریان، لبنان، بی‌نا.
۳. ابوالحمد، عبدالحمید (۱۳۷۰)، مبانی علم سیاست، تهران، انتشارات توس.
۴. بلاندل، ژان (۱۳۷۸)، حکومت مقایسه‌ای، ترجمه علی مرشدی‌زاد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۵. بیتنام، دیوید (۱۳۷۶)، دموکراسی چیست؟ (آشنایی با دموکراسی)، ترجمه شهرام نقش تبریزی، تهران، انتشارات ققنوس.
۶. بینش، وحید (۱۳۸۸)، افغانستان معاصر و چالش سامان سیاسی، کابل، مرکز مطالعات و تحقیقات راهبردی افغانستان.
۷. توحیدی، محمدعلی و نوری، محمدموسی (۱۳۹۵)، تاریخ افغانستان، کابل، جامعه المصطفی (ص) العالمیه.
۸. جعفری، محمدتقی (۱۳۷۵)، پلورالیسم (کثرت‌گرایی) دینی [مصاحبه]، مجله نقد و نظر، سال دوم، شماره ۷ و ۸.
۹. دوزره، موریس (۱۳۵۷)، احزاب سیاسی، ترجمه رضا علومی، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۱۰. روآ، اولیور (۱۳۶۹)، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالقاسم سرو قد مقدم، مشهد، آستان قدس.
۱۱. سجادی، سید عبدالقیوم (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان (قوم، مذهب و حکومت)، قم، مؤسسه بوستان کتاب.
۱۲. سجادی، عبدالقیوم (۱۳۸۲)، مبانی تحزب در اندیشه سیاسی اسلام، قم، مؤسسه بوستان کتاب.
۱۳. ظنن، ظاهر (۱۳۸۴)، افغانستان در قرن بیستم، تهران، انتشارات عرفان (محمدابراهیم شریعتی).
۱۴. عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۳)، بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی.
۱۵. فرهنگ، سید ضیا (۱۳۹۵)، سخنی پیرامون پیشینه احزاب سیاسی در افغانستان، روزنامه هشت صبح، سه‌شنبه ۱۷ حوت ۱۳۹۵.
۱۶. فیرحی، داود (۱۳۷۷)، «مبانی آزادی و حزب در اندیشه شیعه»، فصلنامه علوم سیاسی، سال اول، شماره ۳.
۱۷. کشتمند، سلطانعلی (۲۰۰۲)، یادداشت‌های سیاسی و رویدادهای تاریخی، بی‌جا، نجیب کبیر.
۱۸. کشککی، صباح‌الدین (۱۳۷۰)، دهه قانون اساسی، پاکستان، بی‌نا.
۱۹. مشعوف، میر محمدیعقوب (۱۳۹۶)، سیر تدوین تنظیم‌های جهادی افغانستان، کابل، انتشارات سعید.
۲۰. نقیب‌زاده، احمد (۱۳۷۸)، احزاب سیاسی و نقش آن در جوامع امروز، تهران، نشر دادگستر.
۲۱. نوذری، حسین‌علی (۱۳۸۱)، احزاب سیاسی و نظام‌های حزبی، تهران، نشر گستره.
۲۲. واعظی، حمزه (۱۳۸۱)، افغانستان و سازه‌های ناقص هویت ملی، تهران، انتشارات عرفان (محمدابراهیم شریعتی).